



امیدوار و خوشبین هستم

گفت‌وگو با **لیلی گلستان** درباره کتاب **حال حیرت** و فعالیت‌هایش



لیلی گلستان: من آدم رک و راست و صافی هستم؛ نه با کسی تعارف دارم و نه از تعارف خوشم می‌آید. متأسفانه بین جدی بودن و صراحت، فاصله کمی است و یادم می‌آید اول گالری‌داری درباره‌ام می‌گفتند: اوه! لیلستان بد اخلاق! بعد که با من آشنا می‌شدند، می‌گفتند: شما که این قدر بگو و بخند دارید، چرا ما را از شما می‌ترسانند؟!

لیلی گلستان: من آدم رک و راست و صافی هستم؛ نه با کسی تعارف دارم و نه از تعارف خوشم می‌آید. متأسفانه بین جدی بودن و صراحت، فاصله کمی است و یادم می‌آید اول گالری‌داری درباره‌ام می‌گفتند: اوه! لیلستان بد اخلاق! بعد که با من آشنا می‌شدند، می‌گفتند: شما که این قدر بگو و بخند دارید، چرا ما را از شما می‌ترسانند؟!

در «حال حیرت»، لیلی گلستان ما را به سفری می‌برد که فرهنگ و هنر، معنا و مفهوم زندگی می‌دهد. او در این کتاب از ملاقات‌ها، خواندن‌ها، دیدن‌ها و از آن لحظه‌هایی می‌گوید که یک اثر هنری با یک گفت‌وگوی عمیق، آدمی را در حیرت فرو می‌برد. برای لیلی گلستان، هنر یک شغل نیست؛ یک شیوه زیستن است. او همیشه در حال کشف کردن است؛ چه در میان بوم‌های نقاشی نقاشان جوان در گالری‌اش، چه در لابه‌لای سطور کتاب‌هایی که ترجمه می‌کند. او در تمام این سال‌ها، با نگاهی دقیق و البته دلی که هنوز برای زیبایی می‌تپد، شاهد تغییرات بزرگ و کوچک جامعه بوده‌است. در دنیایی که تحولات باشتاب بیشتری شکل می‌گیرند، لیلی گلستان ما را به یک مکث دعوت می‌کند که بایستیم، ذقت کنیم و دنیا را با صراحت و دلی بیدار تماشا کنیم. خواندن روایتی از نگاه او، فرصتی است برای تأمل. او به ما یادآوری می‌کند هنوز هم می‌توان در برابر یک نقاشی خوب، یک موسیقی اصیل یا یک فکر تازه، ایستاد و حیرت کرد. او پلی ارتباطی است بین نسلی که هنر را با جان و دل لمس کرده و نسلی که امروز در تلاش است جایگاه خود را در این فضای پراز هیاهو پیدا کند. او خستگی نمی‌شناسد و با وجود همه فراز و نشیب‌های روزگار، همچنان مشتاق یادگیری و تجربه‌های نو باقی مانده‌است. به همین بهانه و با انتشار تازه‌ترین اثرش یعنی کتاب «حال حیرت»، پای صحبت‌های او نشستیم.

گفت‌وگو

بهار خسروی

گروه کتاب

وقتی نام لیلی گلستان به میان می‌آید، ذهن خیلی از افراد به سمت گالری گلستان می‌رود؛ فضایی که برای دهه‌ها، خانه امن هنرمندان بوده و سکوی پرتاب بسیاری از استعداد‌های جوان. اما لیلی گلستان فقط یک مدیر گالری نیست؛ می‌توان او را بخشی از حافظه زنده فرهنگ و هنر معاصر ایران دانست. کسی که در طول این سال‌ها، هم به‌عنوان مترجم و نویسنده و هم به‌عنوان یک زن فعال و پیشرو، در قلب اتفاقات مهم فرهنگی و هنری حضور داشته است. نکته‌ای که لیلی گلستان راز بسیاری دیگر متمایز می‌کند، صراحت کلام اوست؛ چه در گفت‌وگوهایش، چه در کتاب‌هایی که ترجمه کرده و چه در «حال حیرت» که جدیدترین اثر اوست، همان‌طور حرف می‌زند که زندگی می‌کند؛ بی‌پرده و صمیمی. وقتی از هنر می‌گوید، انگار از یک امر حیاتی صحبت می‌کند. نه از یک کالی لوکس یا تزئینی. همین روحیه باعث شده تا آثار او، مثل همین کتاب آورش، نه فقط خاطره‌نویسی که نوعی ثبت حس و حال زمانه باشد.

«حال حیرت» حاصل سال‌ها فعالیت‌شما در دل فرهنگ و هنر است؛ چیزی که از آن حرف می‌زنید، چقدر ریشه در شگفتی دنیای هنر دارد و چقدر حاصل وضعیت جامعه است؟

«حال حیرت» را می‌توان جلد دوم «آنچنان که بودیم» دانست. دنیای فرهنگ و هنر حیرت و شگفتی ندارد. دارد آرام‌پیش می‌رود و من آینده خوبی برای آن پیش‌بینی می‌کنم. با خواندن این دو کتاب، دوره‌ای از زمانه‌مان را می‌توانیم ببینیم و اجتماع و مردم و واکنش‌ها را بیشتری می‌شناسیم؛ پس می‌شود گفت همه‌اش حاصل وضعیت جامعه است.

اگر قرار بود ادامه‌ای بر یادداشت‌های این کتاب بنویسید، آن را با چه حال و هوایی می‌نوشتید؟ هنوز حیران هستی‌د یا به امید و تماشایر سیدها؟

من اصولاً تماشاگر خوبی هستم. آدم امیدوار و خوشبینی هستم. منفی‌باف و غرغر-و هم نیستم. در مقابل هزاران عیب دارم. می‌توانم بگویم تماشاگر حیرانی هستم. به شدت حیران، به‌خصوص در این دوران. از صبح که بلند می‌شویم مدام می‌گوییم: عه، نه

جدی بودم و هستم. منضبط و سرساعت هستم. خب، خیلی از هنرمندان جوان این اخلاق را بر نمی‌تابندند اما بعد عادت کردند. مثلاً قرارمان برای چیدن آثار ساعت ۱۰ صبح بود و طرف ۱۲ می‌آمد و اصلاً فکر نمی‌کرد کار نادرستی کرده؛ برایش عادی بود؛ بهش پیاد نداده بودند. گاهی نداشت و من درکش می‌کردم. نمی‌دانست و پیاد نگرفته بود. اما با دو سه بار کار کردن با من وقت‌شناسی را پیاد گرفت، بعد از آن هم تبدیل به یک آدم منضبط و سرساعت شد. بین ۱۰ هنرمند می‌توانم بگویم ۶ نفرشان نامنضبط بودند. ۴ نفر از این ۶ نفر متوجه شدند و ۲ نفر دیگر از دور خارج شدند و دیگر اسمی از آنها نیست.

آیا جایی بوده که بعد از چاپ یادداشتی با خودتان بگویید شاید بهتر بود ملایم‌تر می‌نوشتیم؟ نه، هرگز از نوشته‌ام پشیمان نشده‌ام که کاش ملایم‌تر می‌نوشتیم؛ اما برعکسش شده که ای کاش تندتر می‌نوشتیم!

شما خودتان استاد گفت‌وگو نویسی هستید؛ بویژه گفت‌وگوهای تان با چهره‌های برجسته مثل کتاب «در پس آیین» (گفت‌وگوی تان با محمود دولت‌آبادی) و کتاب «حکایت حال» (گفت‌وگو با احمد محمود). وقتی از جایگاه پرسشگر به صندلی پاسخ‌دهنده می‌نشینید، چه حساسیتی روی سوالات پیدا می‌کنید؟

من قبیل از مصاحبه هرگز نشده سوالات را طرح کنم. همه قبیل فی‌البداهه اتفاق می‌افتد. قبیل از مصاحبه خیلی در مورد فرد سؤال‌شونده می‌خوانم تا او را تا جای ممکن بشناسم و همین کمک می‌کند که سؤال‌ها خودشان بیایند. من از خواندن مصاحبه خیلی لذت می‌برم. مصاحبه باعث می‌شود شما آن فرد را بهتر بشناسید و هنرش را بیشتر درک کنید؛ حالا می‌خواهد نقاش باشد یا نویسنده یا شاعر و یا حتی آهنگساز.

در کل یک گفت‌وگوی خوب از نظر لیلی گلستان چیست؟ گفت‌وگو با مصاحبه خوب از نظر من این است که فرد مصاحبه‌شونده را بهتر بشناسانیم با سؤال‌های درست و بجا.



هنر وقتی واقعاً اصیل باشد، گم نمی‌شود. آنلاین شدن اصلاً بد نیست بلکه گمک می‌کند که بیشتر دیده شوید. هیاهو و زرق و برق و هم اگر باشد درحاشیه است و باز اگر حواس تان جمع باشد هیچ ضرری نمی‌تواند بزنند. مهم این است که هدف درست داشته باشیم

در یادداشت‌ها و مصاحبه‌های کتاب، احساس مسئولیت نسبت به ثبت کردن به چشم می‌خورد؛ ثبت خاطرات آدم‌ها، رفتارها و رویدادها. به نظر شما اگر این یادداشت‌ها و گفت‌وگوها گردآوری نمی‌شدند، چه بخشی از حافظه فرهنگی ما امروز تحریف شده بود؟

یکی از مزایای این گفت‌وگوها همین است که گردآوری شوند و برای آیندگان بمانند. ثبت و ماندگاری این گفت‌وگوها خیلی مهم است.

در یادداشت‌های مرتبط با گالری گلستان و جریان هنرهای تجسمی، بارها به نقد بی‌اخلاقی‌ها یا نادیده گرفته شدن استعداد‌های جوان اشاره کردید. با توجه به تجربه کارتان و در این چند دهه، گالری‌داری و بازار هنر توانسته به آرزمان‌هایی که در این نوشته‌ها از آنها دفاع می‌کردید، نزدیک شود؟

من وقتی در سال ۶۷ گالری گلستان را افتتاح کردم، در روزنامه کیهان آن موقع! نوشته‌ای نوشتم مبنی بر اینکه دو هدف اصلی برای باز کردن گالری دارم: یکی کشف استعداد‌های جوان و دیگری قسطی فروختن اثر هنری که در هر دو آنها موفق شدم. اولین کار قسطی را یکی از مغازه‌دارهای میدان هدایت درس خرید و گفت: «هر روز از در گالری رد می‌شدم و آه می‌کشیدم که چرا نمی‌توانم یک نقاشی قشنگ به دیوار خانه‌ام داشته باشم تا نوشته شما را در کیهان خواندم.» تعداد قسط را هم به خود خریدار محول می‌کردم. هنوز هم که گالری دادن ادامه دارد.

اما در مورد کشف استعداد‌های جوان؛ آن موقع سعی‌دی نبود که بیاورند تا ببینم؛ باید می‌رفتم خانه‌شان تا کارها را از نزدیک ببینم و انتخاب کنم؛ و آنجا بود که حیرت می‌کردم. چطور یک جوان با زن و بچه در یک اتاق هم زندگی می‌کند، هم نقاشی می‌کشد و آن هم چه کارهایی! الا! می‌توانم به فزرس قاطع بگویم که ۷۰ درصد نقاش‌های معروف و موفق الان از گالری گلستان آمده‌اند. اولین نمایشگاه‌شان پیش من بوده و خیلی باعث افتخارم است. در حال حاضر

گالری‌ها خیلی زیاد شده‌اند اما بیشتر به فکر فروش‌اند تا اشاعه هنر، در واقع تجارت می‌کنند؛ تاجران خوبی هم نیستند. به نظر من شاید فقط ۱۰ گالری داشته باشیم که خوب و درست کار می‌کنند و نه بیشتر.

در بخش‌هایی از کتاب به سختی‌های گالری‌داری اشاره کردید؛ نظراتان درباره تبدیل شدن هنر به یک کالای لوکس در سال‌های اخیر چیست؟ این روند به اصل دیده شدن هنر اصیل آسیب زده است؟

اولین سختی گالری‌داری، جلب اعتماد خریدار است. این کار مهمی است که باید خیلی آن را جدی گرفت. اعتماد، مهم‌ترین چیز است. بگذرید بعضی‌ها اثر هنری را یک کالای لوکس ببینند؛ آرام‌آرام چشم‌شان عادت می‌کند. یک روز یک خانم دکوراتور نزد من آمد و تعداد زیادی کار آبستره برای یک خانه بزرگ انتخاب کرد و گفت: «فردا آقاایی می‌آید و پول می‌دهد و کارها را می‌برد.» گفتم: «اگر خوشش نیامد چی؟» گفت: «من دکوراتور ش هستم!» فردا آقا آمد؛ من کارها را روی زمین چیدم. آقا گفت: «من از اینها هیچی نمی‌فهمم.» گفتم: «می‌توانید بخردید.» گفت: «می‌خرم تا بچه‌هایم به دیدن اثر هنری عادت کنند. ما در خانه‌مان فقط فرش به دیوار داشتیم.» من این قدر از حس این آدم خوشم آمد که یکی از کارها را به او هدیه دادم. حالا این آقا یکی از مجموعه‌دارهای مهم است.

در یادداشت‌های مختلف از آشفتنگی بازار کتاب و افت کیفی ترجمه‌ها گلایه کرده‌اید. اگر در وضعیت کنونی بخواهید وضعیت نشر را آسیب‌شناسی کنید، مهم‌ترین مشکلات این حوزه را چه می‌دانید؟

مهم‌ترین مشکل، ناشرانی هستند که هر چیزی را چاپ می‌کنند و بی‌سوادند. مردم آگاه‌تر شده‌اند و ترجمه‌های بد را متوجه می‌شوند. اما چرا به این ناشرین مجوز می‌دهند؟ این دیگر به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مربوط می‌شود.

گفتید دنیای هنر آرام‌پیش می‌رود و آینده خوبی دارد. اما به این هم اشاره کردید که ۷۰ درصد گالری‌های امروز تا جردن و شاران هم هر چیزی را چاپ می‌کنند. یا این همه آشفتنگی در بازار نشر و گالری‌ها، خوشبینی شما به آینده فرهنگ از کجا می‌آید؟ همیشه هستند کسانی که درست کار می‌کنند و همان‌ها هستند که ناشران، خوشبینی و امیدواری من از آنها و زحمتی که می‌کشند می‌آید. همان ۳۰ درصد کافی است. بیشتر طول می‌کشد اما در نهایت «می‌شود».

شما معمولاً در نوشته‌ها و ترجمه‌هایتان، مدافع سادگی و شیوایی زبان بوده‌اید. به نظراتان چرا نویسندگان و مترجمان نسل جدید گاهی از این سادگی فاصله می‌گیرند؟ فکر می‌کنند اگر کلمات قلمبه‌سلمبه به کار ببرند، فارسی بهتری ارائه داده‌اند. من شخصاً به سبک نویسنده خیلی وسواس دارم که قیقاً باید سبک نویسنده را درست دربیاورم.

شما آثار ماندگار بسیاری مثل کتاب «زندگی در پیش‌رو» را به فارسی برگردانده‌اید. معیار اصلی‌تان برای انتخاب یک متن چیست؟

من فقط کتابی را برای ترجمه انتخاب می‌کنم که خیلی دوستش داشته باشم. نه به جایزه گرفتنش کاری دارم و نه به اینکه کتاب پرفروشی خواهد شد؛ فقط باید خیلی دوستش داشته باشم.

امروز هم کتابی پیدا می‌شود که مثل گذشته شما را برای ترجمه وسوسه کند؟ همیشه کتاب‌هایی هستند که وسوسه‌ات کنند، اما من مدتی است که فرانسه نرفته‌ام؛ بنابراین کتاب‌های جدید را ندیده‌ام.

در کتاب «حال حیرت»، رد پای تلاش شما برای ساختن هویتی مستقل و دور از سایه نام خانوادگی کاملاً پدیداست. چقدر در این زمینه موفق بوده‌اید؟ من برای از زیر سایه درآمدن کوششی نکردم. خودبه‌خود به وجود آمد و خیلی زود مردم من را مستقل دانستند. مردم درست متوجه شدند و موفق شدند، که من!

ایستادگی در روزگار سردرگمی

روایت بی‌نقاب لیلی گلستان از رنج‌های زیست مستقلانه

حافظه تاریخی ما کوتاه‌تر از آن است که بشود به آن تکیه کرد. خیلی از سختی‌ها و لحظه‌های درخشان زندگی اگر به کلمه تبدیل نشوند و روی کاغذ نیایند، زیر گردوغبار فراموشی گم می‌شوند و انگار هیچ‌وقت اتفاق نیفتاده‌اند. ثبت کردن و نوشتن فقط یادآوری گذشته نیست؛ راهی است برای نجات دادن حقیقت زندگی از خطر فراموشی تا آیندگان بدانند آدم‌ها در پیچ‌وخم روزگار چطور زندگی کرده‌اند، از چه چیزهایی ترسیده‌اند و پای چه باورهایی ایستاده‌اند. در جامعه‌ای که آدم‌ها معمولاً حرف دلشان را پنهان می‌کنند و از خود گفتن همیشه با ترس و پرده‌پوشی همراه بوده، بی‌تعارف و شفاف نوشتن شجاعت بزرگی می‌خواهد. گاهی کتاب‌هایی به دست‌مان می‌رسند که قرار نیست شبیه به زمان‌های پرکشش، ما را درگیر قصه‌ای ساختگی کنند و قرار هم نیست مثل رساله‌های پژوهشی و استگین با کلمات دشوار و لحنی خشک خسته‌مان کنند. این کتاب‌ها بیشتر شبیه به باز کردن آلبوم عکس، گوش دادن به یک نوار کاست قدیمی یا نشستن پای صحبت‌های صمیمی آدم‌هایی هستند که دهه‌ها در متن فرهنگ و هنر یک جامعه زیسته‌اند. کتاب «حال حیرت» نوشته لیلی گلستان که نشر چشمه آن را منتشر کرده، دقیقاً چنین اثری است: گزیده‌ای خوش‌خوان و زنده از یادداشت‌ها، مقاله‌ها، نگاه‌ها و گفت‌وگوهای این مترجم، گالری‌دار و نویسنده در مطبوعات مختلف که طی سال‌ها نوشته شده‌اند و حالا کنار هم نشسته‌اند تا تصویر یک دوران و احوال درونی یک انسان را کامل کنند؛ کتابی که آمده تا ثبت کند و نگذارد گذر زمان روی واقعیت‌ها بنشیند. لیلی گلستان در این اثر دست خواننده را می‌گیرد و او را به تماشای روزهایی می‌برد که از دست رفته‌اند، اما اثرشان هنوز در رگ‌های فرهنگ و هنر امروز جریان دارد. اهمیت این کتاب در این است که گذشته را رنگ و لعاب نمی‌دهد و از چهره‌ها بت نمی‌سازد، بلکه با ثبت دقیق و صریح لحظه‌ها، خواننده را به درکی زنده و ملموس از یک زندگی پرفراز و نشیب می‌رساند؛ نثتی که نه برای فخر فروشی، بلکه برای ماندگار کردن یک تجربه ناب و تکرارنشدنی انجام شده است.

آیین‌های روبه یک زندگی چندوجهی

لیلی گلستان برای اهالی کتاب و هنر نام ناآشنایی نیست. او دختر ابراهیم گلستان است، اما خیلی زودتر از آنچه تصور شود نشان داد زیر سایه نام پدر نمانده و هویت، قلم و مسیر حرف‌های خودش را ساخته است. او از یک سو مترجمی با سلیقه و پیرگار بوده که آثار ماندگار را به فارسی برگردانده و از سو دو دیگر با راه‌اندازی و سال‌ها مدیریت «گالری گلستان» یکی از گانون‌های تجسمی و هنری تهران را سرپا نگه داشته است. «حال حیرت»

آیین‌های از همین زندگی چندوجهی است؛ روایتی از زنی که هم می‌خواند، هم می‌نویسد، هم به تابلوهای نقاشی چشم می‌دوزد و هم با حساسیت و دقتی کم‌نظیر، جریان روزمره فرهنگ، جامعه و آدم‌های دور و برش را زیر نظر دارد. وقتی خواننده کتاب را باز می‌کند، با سادگی زبان آن مواجه می‌شود؛ چرا که لیلی گلستان با کلمات سخت و قلمبه‌سلمبه حرف نمی‌زند و خیلی سراسرت و ساده صحبت می‌کند. او همان‌طور می‌نویسد که حرف می‌زند؛ صریح، بی‌تعارف، گزندگی و خشم بابت کم‌توجهی‌ها، شلختگی‌های فرهنگی یا فراموش شدن اخلاق و کیفیت. همین لحن شفاف باعث می‌شود که حتی اگر مخاطب، سر رشته و تخصص ویژه‌ای در هنرهای تجسمی یا نقد ادبی نداشته باشد، با کتاب ارتباط بگیرد و احساس نکند در یک جهان غریبه و دور از دسترس به رویش بسته مانده است.

عنوان کتاب، «حال حیرت»، خود کلیدی است برای ورود به جانیما بیشتر یادداشت‌ها. «حیرت» که در این کتاب با آن مواجه می‌شویم از نوع عرفانی و جدا از زمین نیست؛ این حیرت ناشی از مواجهه با تضادها، زیبایی‌ها، شکنندگی‌ها و البته تناقض‌های دنیای معاصر است. نویسنده بارها از اینکه چطور بعضی آدم‌ها با پشتکار و اصالت در شرایط سخت کار می‌کنند شگفت‌زده می‌شود و همزمان با ناباوری و اندوه به سراغ ابتذال، بی‌دقتی، ادعاهای پرچ و زوال تدریجی اخلاقی حرفه‌ای می‌رود. این درآمیختگی امید و تلخی، حال‌وهوای اصلی صفحات این اثر را شکل می‌دهد. بخش مهمی از یادداشت‌ها و گفت‌وگوهای کتاب به دنیای تجسمی، نقاشان، مجسمه‌سازان و ماجراهای گالری‌داری در ایران اختصاص دارد. لیلی گلستان از جایگاهی حرف می‌زند که سال‌ها شاهد رفت‌وآمد هنرمندان بزرگ و جوانان پرشور بوده است. او ماجراهای شکل‌گیری نمایشگاه‌ها، ذوق کشف استعداد‌های تازه و دلهره‌های همیشگی برای برپا ماندن یک فضای فرهنگی مستقل را روایت می‌کند. او با زبانی شیرین و گاه گلایه‌مند توضیح می‌دهد راه‌انداختن یک گالری فقط آویزان کردن تابلو به دیوار نیست؛ بلکه سر و کله که زن با فخر داری، مالیات، نقاش‌های حساس و او همه مهم‌تر خریداران بی‌اطلاع است. او نشان می‌دهد چگونه سال‌ها تلاش کرد مردم عادی و فقیر متوسط را برای تابلوهای نقاشی بیابرد تا هنر فقط برای افراد خیلی پولدار نباشد. در کنار اینها، او در یادداشت‌هایش از چهره‌هایی مثل فروغ فرخزاد، جلال‌الدین احمد، سهراب سپهری، احمد محمود و دیگران، تصویر متفاوتی ارائه می‌دهد. او این شخصیت‌ها را نه به عنوان بت‌های دور از دسترس و دست‌نیافتنی، بلکه درست مثل آدم‌هایی واقعی با همه خنده‌ها، ضعف‌ها، نصیانت‌ها و حرف‌های ساده‌شان نشان می‌دهد؛ شخصیت‌هایی که از قاب‌های افسانه‌ای بیرون می‌آیند تا خواننده با رفتارها، سلیقه‌ها و زیست واقعی آنها در روزگاری آن‌ها تپ‌توب‌وار روبه‌رو شود.

گفت‌وگوی عصرگاهی در گوشه‌ای خلوت
اما کتاب تنها درباره دیگران و هنر نیست، بلکه گوشه‌هایی عمیق و ملموس از تجربه زیسته یک زن مستقل در جامعه معاصر ایران را نیز نشان می‌دهد. زنی که باید در میان دواوری، نام‌ستگین خانواده، سنگ‌اندازی‌ها و روزمرگی‌های پردرسر کار اجرایی، استقلال فردی و فکری خود را حفظ کند. لایه‌ای خطوط گفت‌وگوها می‌توان ردپای استادی، امیدواری، خستگی ناپذیری و گاه دل‌شکستگی‌های عمیق را دید. گلستان در برخورد با مسائل اجتماعی اهل شعار دادن‌های پرسرو صدا نیست؛ او از موضع کار کردن، استمرار داشتن و ساختن با دست‌های خود به مسائل نگاه می‌کند. پیام نوشته‌ای که از پس بسیاری از این متن‌ها برمی‌آید، این است که در بدترین شرایط و حتی در اوج بالاتلکلی، تنها کاری که می‌توان و باید کرد، کار کردن باکیفیت، عقب‌نشستنن و حفظ شرافت حرفه‌ای است. بخشی دیگر از گفت‌وگوها مستقیماً به حرفه مترجمی اختصاص دارد. او از وسواسش برای انتخاب کتاب‌ها می‌گوید؛ اینکه چرا زمان‌های نویسنده‌گانی مثل اوربانا فالاجی، رومن گاری یا دوریس لسنیک را ترجمه کرده است. او صادقانه از میمیزی، انتظار طولانی برای مجوز، کیفیت بد کاغذ و چاپ در دوره‌های مختلف و دلخوری از ترجمه‌های کپی‌برداری‌شده و بی‌کیفیت بازار گلایه می‌کند. ترجمه برای لیلی گلستان صرفاً برگرداندن جملات از زبانی به زبان دیگر نبوده، بلکه احترامی عمیق به زبان فارسی و وفاداری به لحن نویسنده اصلی بوده است؛ وسواسی که در تکنک یادداشت‌های همین کتاب هم خود را نشان می‌دهد. در نهایت، کتاب «حال حیرت» چیزی فراتر از یک گردآوری ساده و بریده‌های مطبوعاتی است. این کتاب شبیه یک گفت‌وگوی عصرگاهی طولانی در گوشه خلوت یک نگارخانه یا در اتاق کار یک مترجم است؛ جایی که از شلوغی و هیاهوی بیرون فاصله می‌گیرد و پای حرف‌های کسی می‌نشینید که سرد و گرم روزگار را چشیده، عاقل هنرناست، از کارهای سراسری و بی‌ریشه بیزار است و با وجود همه دشواری‌ها، در آستانه هر تجربه نو، اثری تازه یا تابلویی ندیده، به همان «حال حیرت» نخستین دچار می‌شود. خواندن این کتاب برای هر کسی که می‌خواهد پشت صحنه فرهنگ و هنر ایران در چند دهه اخیر را بی‌واسطه و از نگاه شاهدهی تیزبین و پرکار ببیند، تجربه‌ای آرام، اثرگذار و در عین حال آموزنده است.